

مرد یزدان شو و فارغ گذر از اهرمنان

حافظ « غزلیات

شاه شمشادقدان خسرو شیرین دهنان

که به مژگان شکند قلب همه صف شکنان

مست بگذشت و نظر بر من درویش انداخت

گفت ای چشم و چراغ همه شیرین سخنان

تا کی از سیم و زرت کیسه تهی خواهد بود

بنده من شو و برخوردار همه سیمتنان

کمتر از ذره نه ای پست مشو مهر بورز

تا به خلوتگه خورشید رسی چرخ زنان

بر جهان تکیه مکن ور قدحی می داری

شادی زهره جبینان خور و نازک بدان

پیر پیمانان کش من که روانش خوش باد

گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان

دامن دوست به دست آر و ز دشمن بگسل

مرد یزدان شو و فارغ گذر از اهرمنان

با صبا در چمن لاله سحر می گفتم

که شهیدان که اند این همه خونین کفنان

گفت حافظ من و تو محرم این راز نه ایم

از می لعل حکایت کن و شیرین دهنان